

تروریسم علت فاجعه اسپتامبر است؟

یادداشتی از:

دکتر مهدی پرهام

فاجعه ۱۱ سپتامبر که فروریزی دو آسمان خراش مرکز تجارت جهانی (W.T.C) در نیویورک و ویرانی بنای پنتاگون در واشینگتن را به دنبال داشت، قهر آمیزترین هشدار بود که به دولتمردان آمریکا داده شد تا بر اشتباهی که نیم قرن است بر سر آنند و می‌پندارند رسالت توزیع دموکراسی را دارند، پافشاری نکنند. بی‌گمان، این هشدار از سوی بن‌لادن و ملا عمر رهبر طالبان نبوده است؛ این در واقع پیامی نمادین ولی اسف‌انگیز از بنیان‌گذاران دموکرات آمریکایی است؛ از جامعه آمریکا به دولتمردان آمریکا. چون برخلاف ادعای این دولتمردان، این نظام در عمل نظامی است پول-محور و پول-آیین که همه معنویات را بلعیده است و کمتر نشانه‌ای از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در آن دیده می‌شود. آنچه به ظاهر می‌نماید، اسمی از اینهاست نه خود اینها، زیرا در عمل جز فشار و تحمیل و پامال کردن حقوق انسانها چیزی دیگر در آن دیده نشده است. ناگزیر این نظام نمی‌تواند نظامی آرمانی باشد که جهان آن را الگوی اقتصاد و سیاست خود قرار دهد. دولت آمریکا پس از خاتمه جنگ جهانی دوم که خود را از انزوای خارج ساخت و پیروز هم شد، برخلاف شهرت داشتن به دموکرات بودن، آنچه بروز داد همه جنبه تحمیل و سودجویی و استیلاطلبی داشت. برای نمونه، به محض پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و آغاز شدن مذاکرات صلح، افزون بر طلا برای تصفیه حسابهای بین‌المللی، دلار را هم تحمیل کرد و آنرا هم مطراز طلا ساخت در حالی که نصف قیمت طلا هم ارزش نداشت و با این کار همه هزینه‌های جنگ را جبران کرد و میلیاردها دلار در اروپا (یورو دلار) به جریان انداخت و اقتصاد اروپا را فلج نمود و سپس جنگ ویتنام را که نمونه نسل‌کشی و در عین حال بزرگترین حماسه بشری برای مردم ویتنام بود به راه انداخت تا سرانجام بر اثر فشار مردم آمریکا مجبور شد سربازان خود را از آنجا بیرون کشد.

در فاصله ای کوتاه، با سازش شرکتهای بزرگ نفتی قیمت نفت را چهار برابر کرد و دورقیب اقتصادی ایالات متحده یعنی آلمان و ژاپن را که هنوز تحت تأثیر نفوذ و سلطه آمریکا پس از جنگ بودند مهار و تولیدات ارزان آنها را گران کرد تا تولیدات گران خودش روی دستش نماند. به این

هم اکتفا نکرد و برای فروش اتومبیل‌های ژاپنی سهمیه تعیین نمود و از آلمان خواست نرخ بهره بانکی را بالا برد و اسم این را گذاشت تجارت آزاد جهانی. بالاخره چهار سال جنگ سرد را برپا کرد و جهان را بر لبه پرتگاه اتمی نگه داشت تا اتحاد جماهیر شوروی در یافت که برای چهار سال دست افتاده و ابرقدرت نبوده است. آنگاه گورباچف آشکارا اقرار کرد کشوری که در سال هشت میلیون تن گندم وارد می‌کند نمی‌تواند ابرقدرت باشد و تغییرات ساختاری را آغاز کرد.

شرح این تغییرات از حوصله این مختصر بیرون است. اجمالاً اینکه ارزش یک دلار از سه هزار روپل زیر و بالا شد تا اینکه امروز روپل همطراز دلار گردیده است و روسیه در جای واقعی خود قرار گرفته و دیگر در انتظار حکومت بی‌طبقه و جهانی پرولتاریا نیست. آمریکا نیز باید دست به چنین تحول ساختاری بزند و فکر نظام جهانی نو (آمریکایی) که نمونه آنرا پدر رئیس‌جمهور کنونی آمریکا پس از رهایی کویت از تصرف عراق عرضه کرد، یکسره از مخیله خود بیرون کند.

اینکه تقریباً اغلب کشورها با جهانی شدن (گلوبالیزیشن یا موندیالیزاسیون) اقتصاد مخالفند، از وحشت برچسب آمریکایی آن است و گر نه کدام عقل سلیم از این اتحاد و همدردی و برنامه‌ریزی سر باز می‌زند؟ ترس فقط از واژگونی وعده‌ها در پایان کار است که تا امروز جز این نبوده است. اکنون، آمریکا باز این واژگون‌کاری را ادامه می‌دهد و فاجعه ۱۱ سپتامبر را رویدادی تروریستی می‌نامد، حال آنکه تروریسم علت نیست بلکه خود بازتاب و معلول اعمالی است که همچنان ادامه دارد. از رقابتهای خونینی که صاحبان صنایع با دستکاری مافیای یکدیگر دارند تا حریف خود را به خاک سیاه بنشانند، می‌توان فهمید که مافیای در بسیاری از شئون زندگی آمریکا عامل تعیین کننده است. این فاجعه و وحشت‌انگیز بی‌ارتباط با آن نیست و تهدید به ارسال پودر سیاه زخم و... نیز از همین دست است. ایالات متحده، اسرائیل را استخوان لای زخم اعراب کرده و کارخانه‌های اسلحه‌سازی را توسعه می‌دهد، همسایه را از همسایه می‌ترساند و هر کدام را تا بن دندان مسلح می‌کند، آن وقت انتظار دارد تروریسم ظاهر نشود و کسی چون بن‌لادن عصیان نکند. خود آمریکا آمار

دیگری نشان داده می‌شد. سرانجام کویت آزاد شد و قرار بود صدام نیز اسیر گردد که دستور توقف جنگ از ستاد ارتش آمریکا صادر شد و همه را متعجب ساخت. شوار تسکف، فرمانده سپاه، علت را جویا شد. جواب شنید که بعداً توضیح داده خواهد شد. او هم بی‌درنگ از سمت خود استعفا کرد. شونمان وزیر دفاع فرانسه هم با پر خاش استعفای خود را به دولتش تسلیم نمود و اظهار داشت ما به شرطی وارد جنگ شدیم که آمریکا جنگ را تا براندازی صدام ادامه دهد.

خلاصه معلوم شد شیعیان جنوب عراق و کردها طغیان کرده‌اند و کسی هم جز صدام حریف آنها نیست لذا آمریکا صلاح دیده است از براندازی صدام منصرف شود. همپیمانان آمریکا دریافتند که با ایالات متحده نمی‌توان تا آخر خطر رفت؛ این بود که نظام جهانی نو به رهبری آمریکا منتفی شد. و اما باز تاب این کتمان و محافظه‌کاری در دور دوم انتخابات آشکار گردید و معلوم شد در نماند کار پنهانی از صحنه‌های جنگ و تلفات سنگین مردم غیر نظامی فیلمبرداری کرده بوده‌اند و برخلاف ادعای بوش که گفته بود تلفات ارتش آمریکا صد نفر بیش نبوده و کمی بیش از این هم مردم غیر نظامی در بغداد تلف شده‌اند، در آستانه انتخابات این فیلم مستند در تمام نقاط آمریکا به نمایش گذاشته شد و این افشاگری احساسات مردم را برانگیخت و اکثریت آنان به کلینتون رأی دادند.

اکنون آمریکا فاجعه ۱۱ سپتامبر را اقدامی تروریستی تشخیص داده و با اینکه مراکز اطلاعاتی و تحقیقاتی ایالات متحده کاملاً ریشه‌های آنرا دریافته‌اند و جسته‌گریخته از خبر گزارها هم تراوش می‌کند که عاملان حادثه در خود آمریکا هستند، این عمل تروریستی بر بن لادن متمرکز شده است. راستی چگونه کسی که به هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی با سیا (C.I.A) همکاری می‌کرده، و نیز ملا عمر فارغ التحصیل در رشته علوم اقتصادی از دانشگاه لندن یکبار تروریست از آب درآمده‌اند و مهدور الدم شده‌اند؟ هیچ مدرک قانع کننده‌ای به هیچ دولت و مرجعی ارائه نشده؛ ظاهر فقط نخست‌وزیر بریتانیا آنرا مشاهده کرده است.

این ندانم کاری و خودمحموریها بالاخره آمریکا را به انزوا باز خواهد گرداند. اینک دولتهایی که قول همکاری به آمریکا داده‌اند، همراهی را محدود به پشت جبهه کرده‌اند. آلمان این همکاری را با صراحت بیان می‌نماید و فرانسه شصت نفر با هشت هواپیمای جنگنده می‌فرستد. اکنون جبهه متحده در حال شکل‌گیری است؛ روسیه به چین نزدیک شده و هند نیز با آنهاست؛ اتحادیه اروپا نیز بی‌تردید در کنار آنها قرار خواهد گرفت و آمریکا خواه ناخواه تنها خواهد ماند. این راهی است که خود آمریکا انتخاب کرده و بازتاب خودمحموریهای اوست.

می‌دهد که در نتیجه یک قرن سلطه سرمایه‌داری، هشتاد درصد مردم جهان زیر خط فقرند و بیست درصد فوق‌غنا و رفاه، آن‌گاه توقع دارد مردم دنیا از چنین سیستمی استقبال کنند! جز اینکه آمریکاییان خود را عقل کل و بقیه مردم را زیر خط حلق می‌بینارند، چه چیز دیگری می‌توان تصور کرد؟ آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله برده، چون بن لادن در آنجا مخفی شده است و ملا عمر او را تحویل نمی‌دهد؛ بی‌آنکه مدارک روشنی در محکومیت او ارائه دهند، او را مطالبه می‌کنند و چون از استردادش امتناع می‌شود، کوبنده‌ترین حملات را به مردم بدبخت و بی‌پناه افغانستان می‌کنند و آنها را آواره کوه و دشت می‌نمایند و معذرت هم می‌خواهند. دنیا را بر ضد خود برانگیخته‌اند و چاره‌ای هم ندارند؛ چون پس از این حادثه شگرف، سرانجام باید با دستگیری این دو تروریست و تشکیلات عریض و طویلی مانند سیا و اف‌بی‌آی و پنتاگون که دارند، برای مردم وحشت‌زده خود جوابی دست و پا کنند. اما به فرض که موفق شوند و بن لادن و ملا عمر را از اعماق پناهگاه‌هایشان، زنده یا مرده برون‌کشند، آیا کار فیصله می‌یابد؟ بی‌شک نه، چون اینها علت حادثه اخیر نیستند؛ علل و عوامل اصلی همچنان برجایند؛ اسرائیل به کشت و کشتار و تجاوز ادامه می‌دهد و کارخانه‌های اسلحه‌سازی از تولید باز نایستاده‌اند و کمپانیهای نفتی و شرکتهای چندملیتی انحصارات خود را توسعه می‌دهند. اینها آمریکا را بر آن داشته‌اند تا در افغانستان، دل‌خاورمیان، رحل‌اقامت افکند و بر تشکیلات اتمی و نفتی آن از نزدیک نظارت نماید تا به نوشته روزنامه گاردین، با لوله‌های نفت از دریای خزر به خلیج فارس فاصله زیاد نداشته باشد. اینها همه تشبث‌های موقتی است.

سرمایه‌داری وحشی آمریکایی چاره ندارد جز اینکه چون رقیب جنگ سرد خود، اتحاد جماهیر شوروی، به تحوّل ساختاری تن دهد و بر این دموکراسی استعماری، سوسیالیسمی مردمی بیفزاید و مثل اروپا به سوسیال دموکراسی گراید و خود را قابل تحمل سازد؛ و گرنه بزودی به جای ملا عمر ملا عثمان و به جای بن لادن بن فلان سر بر خواهند آورد منتهی با شدت عمل بیشتر. دولتمردان آمریکا می‌بینارند که با کتمان علتها و نابود کردن معلولها می‌توانند مسأله را لوث کنند. این اشتباه را پدر رئیس‌جمهور کنونی آمریکا هنگام حمله به عراق مرتکب شد بدین معنی که ورود خبرنگاران را به صحنه جنگ ممنوع نمود و اخبار با فیلمهایی که ارتش تهیه و تفسیر می‌کرد پخش می‌شد. مثلاً مشاهده می‌شد که موشکهای هدایت‌شونده لیزری مثل مار می‌خزند و داخل ساختمان ستاد ارتش عراق می‌شوند و ساختمان منفجر می‌گردد، ولی دیگر از تلفات صحتی به میان نمی‌آمد و صحنه